

در شصتمین سالگرد کودتای ۲۸ مرداد



«کودتا» و مذاکرات نفت
یرواند آبراهامیان
برگردان ناصر زرافشان

یرواند آبراهامیان به تازگی کتابی تحت عنوان «کودتا» در زمینه‌ی جنبش ملی‌کردن نفت در ایران و کودتای ۲۸ مرداد منتشر کرده است. عمده‌ی بحث کتاب بررسی بحران ۲۸ ماهه‌ای است که از تصویب قانون ملی‌کردن نفت در اسفند ۱۳۲۹ تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، جریان داشت و در ضمن این بررسی، در پرتو اسناد و مدارکی که ظرف سال‌های اخیر از طبقه‌بندی خارج شده است برخی از زوایای تاریک این بحران را که تبلیغات گسترده و سرسام‌آور انگلیس و امریکا سال‌ها بر آنها سایه انداخته بود افشا و در آنها بازنگری می‌کند.

کتاب «کودتا» یرواند آبراهامیان را می‌توان به‌عنوان یکی از مهم‌ترین آثار در زمینه تاریخ ایران معاصر دانست. این کتاب با بررسی دقیق اسناد و مدارک، تصویری جامع و بی‌طرفانه از بحران ملی‌سازی نفت ایران در دهه ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۰ میلادی ارائه می‌دهد. آبراهامیان در این کتاب به بررسی علل و عوامل مختلف منتهی به کودتای ۲۸ مرداد می‌پردازد و نقش‌های مختلف بازیگران در این فرآیند تاریخی را تحلیل می‌کند. او همچنین به بررسی مذاکرات نفتی بین ایران و کشورهای غربی، به‌ویژه انگلیس و امریکا، می‌پردازد و نشان می‌دهد که چگونه فشارهای بین‌المللی و سیاست‌های داخلی منتهی به ملی‌سازی نفت ایران شد. این کتاب برای علاقه‌مندان به تاریخ ایران و مسائل نفتی، منبعی ارزشمند و خواندنی است.

در حالی که استوکز [مأمور ویژه دولت بریتانیا برای مذاکره‌ی مستقیم] دوره‌ی ملاقات‌هایش را انجام می‌داد، هندرسن - در یک گفت‌وگوی خصوصی طولانی با شاه - سعی کرد به طور غیرمستقیم نظر شاه را در مورد امکان «برکناری» مصدق از زیر زبان او بیرون بکشد. جواب شاه این بود که هر قدر هم او مایل باشد از شر مصدق رهایی یابد و هر قدر هم فهمیده باشد که سیاست‌های مصدق چه‌گونه دارد «ایران را به ویرانی می‌کشاند» باز هم نمی‌تواند علیه احساسات قدرتمند و مقاومت‌ناپذیر ملی حرکت کند. یادداشت هندرسن راجع به این گفت‌وگو نقش تراژیک شاه را در کل این بحران - و چیزهای بسیار فراتر از این بحران - به روشنی جمع‌بندی و بیان می‌کند.

من به او گفتم که وضعیت ایران هر روز ناامیدکننده‌تر می‌شود و این وضع سرانجام ممکن است توسل به اقدامات خطرناکی را که نتیجه‌ی ناامیدشدن از این شرایط است ضروری سازد. شاه جواب داد «انگلیس‌ها به من می‌گویند باید مرد مقتدری وجود داشته باشد و اقدام قاطعی به عمل آورد. اما این به اصطلاح مردان مقتدر مانند پدر من، هیتلر، استالین، و غیره اقدامات قاطع و جسورانه‌ی خود را هنگامی به عمل می‌آوردند که می‌دانستند احساسات ملی مردم پشت سر آنهاست. آنها هرگز خلاف احساسات اساسی مردم خود حرکت نمی‌کردند. در مورد حاضر احساسات ملی علیه بریتانیا است و عوام‌فریبان هم آتش این احساسات را دامن زده‌اند؛ من صرف‌نظر از این که چه قدر دلم بخواهد مقتدر و قاطع باشم، نمی‌توانم حرکتی خلاف قانون اساسی و علیه جریان قدرتمند احساسات ملی انجام دهم... من متقاعد شده‌ام که هرگونه اقدام از سوی من برای برکناری مصدق درست الان به دوستان او و دشمنان من فرصت خواهد داد عامه‌ی مردم را متقاعد سازند که مقام سلطنت تا حد یک آلت دست صرف بریتانیا انحطاط یافته است و به این ترتیب پرستیژی که مقام سلطنت دارد از بین خواهد رفت. تنها امیدی که من می‌توانم تصور کنم این است که مصدق یا هشیارتر و عاقل‌تر شود، یا مرتکب چنان خطاهای زیادی شود که رهبران مسئول ایران در مجلس او را سرنگون کنند.

[...]

شفرد، سفیر انگلیس، در کالبدشکافی پس از شکست مأموریت استوکز می‌نویسد:

مأموریت‌های هریمن و استوکس بی‌نتیجه بود. ایرانی‌ها به‌راستی در تمام مدت مأموریت این دو ناتوانی خود را از درک نیازمندی‌های اساسی اداره و راهبری صنعت نفت نشان داده‌اند و مایل نبوده‌اند واقعیت‌هایی را که به طرق مختلفِ بسیار و به‌وسیله‌ی منابع گوناگون بسیار به آن‌ها ارائه شده است تشخیص دهند و آن‌ها را بپذیرند. اکنون وقتی به گذشته می‌نگریم به نظر نمی‌رسد که ایرانی‌ها حاضر بوده باشند به رهنمود خرد و عقل سلیم گوش فرا دهند، بلکه تا حد زیادی بین عواطف خود و ترس از این موضوع در نوسان بودند که اگر اذعان کنند استدلال‌ات و توضیحاتی که به آن‌ها ارائه شده قانع‌کننده است، به‌نوعی به منافع کشور خود خیانت کرده باشند. آنان با خیره‌سری و یکرشته اشتباهات احمقانه و تقریباً باور نکردنی در حال حاضر توانسته‌اند صنعتی را که ساختن آن پنجاه سال طول کشیده است، ظرف یک دوره‌ی پنج‌ماهه ویران کنند.

شفرد در تلگراف‌های جداگانه به وزارت خارجه‌ی بریتانیا اضافه می‌کند که «نظر شخصی من این است که اکنون نیز امکان رسیدن به یک توافق معقول با مصدق از هیچ‌زمان دیگری در گذشته بیشتر نیست و برای ما آن لحظه‌ای فرا رسیده است که تلاش کنیم و او را از صحنه خارج سازیم. ... معنای شکست مذاکرات این است که ما هیچ (و تکرار می‌کنم هیچ) امیدی به این که در آینده با دولت فعلی ایران به یک توافق معقول برسیم، نداریم. عزیمت آقای هریمن از تهران نشان می‌دهد که دیگر هیچ امیدی به میانجی‌گری نیست.» مقامات رسمی وزارت سوخت هم به همین اندازه رک‌گو، اما بسیار صادق‌تر از شفرد بودند:

اگر دکتر مصدق استعفا دهد یا دیگری به‌جای او منصوب شود، برای ما فقط این امکان به‌وجود خواهد آمد که بتوانیم از ملی‌شدن تمام‌عیار فرار کنیم... اگر کنترل واقعی بیشتری بر عملیات نفتی به ایران واگذار می‌شد یقیناً خطرناک می‌بود. اگرچه می‌شد کاری کرد که به مجموعه یک نمای ایرانی‌تری داده شود. نباید فراموش کنیم که وقتی ایرانی‌ها می‌گویند پیشنهادهای ما همه در واقع همان واگذاری کنترل به شرکت نفت انگلیس و ایران بوده است که به آن لباس تازه‌ای پوشانده‌اند، چندان هم بی‌جا نمی‌گویند. ...دادن هرگونه امتیاز واقعی در این زمینه غیرممکن است. اگر ما براساس شرایط مصدق توافقی کرده بودیم، نه تنها منافع نفتی بریتانیا، بلکه منافع نفتی ایالات متحد را هم در سراسر جهان به خطر انداخته بودیم. اگر چنین توافقی صورت می‌گرفت، ما چشم‌اندازهای سرمایه‌گذاری‌های خارجی در کشورهای عقبمانده را از میان برده بودیم. ضربه‌ی مهلکی هم به حقوق

بین‌الملل وارد کرده بودیم. ما وظیفه داریم بمانیم و برای حفاظت از منافع خود از زور استفاده کنیم... ما باید شاه را مجبور کنیم مصدق را عزل کند.

دولت بریتانیا در برابر شکست مأموریت استوکز با تقدیم یک شکایت رسمی به شورای امنیت سازمان ملل متحد واکنش نشان داد که در آن ادعا شده بود ایران، با رد یکسره و کامل قرار موقتی که قبلاً از سوی دادگاه لاهه صادر شده بود، صلح جهانی را به خطر انداخته است. شکایت بریتانیا به سازمان ملل متحد موجب شد که مصدق تصمیم بگیرد شخصاً دفاع از ایران در پرونده‌ی یادشده در شورای امنیت را به عهده گیرد. ... [در شورای امنیت] او استدلال می‌کرد که دادگاه جهانی و شورای امنیت هیچ‌یک صلاحیت رسیدگی به این دعوی را ندارند زیرا این یک دعوی داخلی بین یک حاکمیت مستقل و یک شرکت خصوصی است. او بریتانیا را متهم کرد که با تهدید به حمله‌ی نظامی، تجمع شمار زیادی از ناوهای جنگی و تحمیل تحریم‌های جمعی به ایران، این قضیه را به شکل خطرناکی تشدید و آن را به یک بحران بین‌المللی تبدیل کرده است. مصدق گفت اگر من ناوهای جنگی ایران را در رودخانه‌ی تایمز مستقر کرده بودم، اینجا صراحتاً مجرمیت خود بابت به خطر انداختن صلح جهانی را می‌پذیرفتم. او بریتانیا را به عنوان «امپریالیسم» فرتوت و سنتی متهم ساخت که روش‌های قدیمی و منسوخ امپریالیستی را اعمال می‌کند، تحریم‌های غیرعادلانه‌ای را بر میهن او تحمیل کرده، در امور سیاسی داخلی این کشور دخالت و حریصانه منابع طبیعی آن را استثمار می‌کند. مصدق می‌گفت در حالی که هندوستان، پاکستان، اندونزی و بسیاری کشورهای دیگر دارند استقلال و حقوق مشروع خود را به دست می‌آورند، بریتانیا با ایران همچنان با یک الگوی تیپیک مستعمراتی برخورد و رفتار می‌کند که یادگار شرکت قدیمی هند شرقی است. او یادآور شد که در ایران شرکت نفت انگلیس و ایران بدنام است و آن را به عنوان یک شرکت مستعمراتی استعمارگر می‌شناسند. این شرکت حساب‌های خود را مخفی نگاه می‌دارد، کارگران را به زندگی فقیرانه‌ی فلاکت‌باری مجبور کرده، از تربیت کردن اتباع ایرانی برای تصدی مشاغل و پست‌های مسئول خودداری می‌کند، و از سود سالانه‌ی خود که بیش از ۶۲ میلیون پوند استرلینگ است فقط مبلغ ناچیز ۹ میلیون پوند به ایران می‌پردازد. با این حال مصدق یکبار دیگر تأکید کرد که ایران مایل است «غرامت عادلانه»ی شرکت نفت را بپردازد، تکنسین‌های انگلیسی را دوباره استخدام کند و نفت را به مصرف‌کنندگان دایمی آن بفروشد. او سخنان خود را با این نتیجه‌گیری به پایان برد که «ما هیچ مایل نیستیم خودکشی اقتصادی کنیم یا

مرغی را که تخم طلائی می‌گذارد بکشیم.» سفیر بریتانیا در سازمان ملل متحد از لندن اطلاعات و ارقامی را خواست تا آماری را که مصدق در زمینه‌ی سود ارائه کرده بود تکذیب و رد کند. لندن جواب او را داد اما به او دستور داد آن‌ها را محرمانه تلقی کند به‌ویژه آن‌ها را از مصدق و شرکت‌های نفتی امریکایی پنهان نگاه دارد.

بریتانیا که نتوانسته بود در شورای امنیت رأی کافی به دست آورد «از بی‌چادری خانه‌نشین شد» و قطعنامه‌ی «سازش»ی را که برای جلوگیری از شرمندگی و حفظ ظاهری حیثیت این کشور از طرف فرانسه پیشنهاد شد پذیرفت. به موجب این قطعنامه، مذاکرات بیشتر تا زمان اتخاذ تصمیم نهایی از سوی دیوان لاهه به تعویق می‌افتاد. این رویداد در ایران برای مصدق یک پیروزی بزرگ تلقی شد. اتحاد شوروی البته از همان آغاز با قطعنامه‌ی پیشنهادی انگلیس مخالفت کرده بود و اعضای غیردائمی شورای امنیت هم به رهبری هند و اکوادور از رأی دادن به قطعنامه‌ی انگلیس خودداری کرده بودند. جیمز گود که مورخ روابط سیاسی در ایالات متحد است می‌نویسد «استدلالات مصدق در نمایندگان کشورهای جهان سوم که ملت‌های آن‌ها استعمار یا شکل‌های دیگر امپریالیسم را تجربه کرده بودند اثرگذار بود. ... این تعویق برای مصدق در حکم یک پیروزی بود که وجهه و محبوبیت او را در داخل کشور به اوج رساند.» انگلیسی‌ها شکایت می‌کردند که سازمان ملل متحد نتوانسته است به مسئولیت‌های خود عمل کند، اما ادعا می‌کردند که دست‌کم موضوع زنده مانده است. مصدق در زمانی که در نیویورک بود مورد یک معاینه‌ی کامل پزشکی هم قرار گرفت. این معاینات به‌وسیله‌ی همان پزشکی به عمل آمد که شاه را عمل کرد و برحسب تصادف از آشنایان نزدیک آلن دالس رییس آینده‌ی سازمان سیا بود.

مصدق بلافاصله پس از شرکت در جلسه‌ی ملل متحد به واشنگتن رفت و در آنجا هم سرهنگ والتر همچنان به عنوان مترجم اصلی او خدمت می‌کرد. او با مکگی، آپسون و ترومن مذاکراتی طولانی داشت. وزارت امور خارجه پیشاپیش به ترومن اطلاع داده بود که مصدق «کاملاً مطلع»، «درستکار و آرمان‌گرا»، «هشیار، شوخ و مهربان»، با این‌حال «حرف‌اف، عاطفی، فاقد عمل‌گرایی و واقع‌گرایی است.» همچنین به او گفته بودند که «اکثریت مردم ایران از مخالفت او با مداخله‌ی خارجی‌ان پشتیبانی می‌کنند.» به ترومن توصیه شده بود که گفت‌وگو را از مسایل مشخص دور کند و به طرف کلیات مبهم راجع به «خطرات کمونیسم»، «دوستی امریکا با ایران» و «به دور از نفع و ضرر بودن توجهی که ما به بحران نفت داریم» هدایت کند.

این مذاکرات در واشنگتن، برخلاف مذاکرات پیشین، با تعجب پیشرفت‌هایی کرد. سی سال بعد، مگگی فاش کرد که او بسته‌ی پیشنهادی پیچیده‌ای را جمع و فراهم کرده بود که به نظر می‌رسید برای مصدق قابل‌قبول است. در این طرح، شرکت ملی نفت ایران مالک پالایشگاه کرمانشاه می‌شد و همه‌ی میدان‌های نفتی را هم اداره می‌کرد یعنی اکتشاف، تولید و انتقال نفت خام را کنترل می‌کرد. اما پالایشگاه آبادان به یک شرکت غیرانگلیسی - مرجحاً یک شرکت هلندی - فروخته می‌شد که ایرانی‌ها را برای پالایش نفت تربیت کند و تکنسین‌هایش را خودش استخدام کند. پول حاصل از فروش پالایشگاه آبادان به عنوان «گرامت» به شرکت نفت انگلیس و ایران پرداخت می‌شد. شرکت ملی نفت ایران، طی ۱۵ سال بعدی، هر سال دست‌کم ۳۰ میلیون تن نفت خام به شرکت نفت انگلیس و ایران می‌فروخت. هیئت مدیره‌ی شرکت ملی نفت ایران از سه نفر ایرانی و چهار غیر ایرانی تشکیل می‌شد. معاملات آن به شکل استرلینگ باقی می‌ماند، اگرچه پول‌های ملی سوئیس و هلند هم موردقبول بود. در همان زمان که مگگی سرگرم از کار درآوردن این طرح با مصدق بود، آچسون داشت مجدداً به انگلیسی‌ها اطمینان می‌داد که او همچنان به پشتیبانی کامل از دو اصل بنیادی موردنظر آن‌ها ادامه خواهد داد: «نفت تولیدشده در ایران باید تحت کنترل و توزیع بریتانیایی‌ها باشد» و «هیچ ترتیبی نمی‌توان داد که بازار جهانی نفت را به هم بریزد.»

مصدق، در حالی که در وهله‌ی نخست منتظر نتیجه‌ی انتخابات عمومی بریتانیا و بعد منتظر نشستن چرچیل به جای آتلی در ساختمان شماره ۱۰ داوونینگ استریت بود، بنا به اصرار ایالات متحد دیدار خود از این کشور را تمدید کرد. او در فیلادلفیا گردش کرد، در بیمارستان والترید تحت یک معاینه‌ی کامل پزشکی قرار گرفت و از مزرعه‌ی بزرگ جرج مگگی در خارج واشنگتن هم بازدید و در آنجا اطلاعات خصوصی خود را درباره‌ی محصولات با کشاورزان محلی ردوبدل کرد. مگگی اعتراف می‌کند که دولت ایالات متحد دچار این تصور باطل بود که دولت محافظه‌کار آینده‌ی انگلیس انعطاف‌پذیرتر باشد. در واقع امر چرچیل و ایدن، وزیر خارجه‌ی جدید، در جریان مبارزات انتخاباتی خود، حزب کارگر را به این عنوان که آنان عناصر بی‌دل و جرأت و بی‌اراده‌ای هستند که «برای آرام کردن حریف به او باج می‌دهند» بی‌رحمانه زیر ضرب گرفته بودند. ایدن، که در دوره‌ی تحصیلی لیسانس خود زبان فارسی خوانده بود و لافزنان خود را کارشناس «ذهنیت شرقی» معرفی می‌کرد، سریعاً تصدی شخصی «مسئله‌ی نفت» را به عهده گرفت و کمیته‌ی وزارتی خود را جایگزین حزب «بی‌کفایت» کارگر ساخت.

تعجبی نداشت که ایدن فوراً و به طور در بست بسته‌ی پیشنهادی مکگی را به عنوان پیشنهادی «سرتاپا غیرقابل قبول» رد کرد. او بر این عقیده پافشاری می‌کرد که «نداشتن هیچ‌گونه توافق خیلی بهتر از داشتن یک توافق بد است». او اگرچه از این که مصدق حاضر شده است پالایشگاه آبادان را واگذار کند تعجب کرده بود، اما اصرار داشت که شرکت نفت انگلیس و ایران نه تنها باید به ایران برگردد، بلکه باید کنترل کامل خود بر میدان‌های نفتی را هم مجدداً به دست آورد. همکاران ایدن هم حرف‌های او را تکرار و ادعا می‌کردند که این بسته «غیرعملی» و «ضربه‌ای به سرمایه‌گذاری‌های ما در جاهای دیگر» است. آنان همچنین ادعا می‌کردند که کمپانی شل خرید پالایشگاه آبادان را نخواهد پذیرفت مگر این‌که میدان‌های نفتی را هم در کنترل خود داشته باشد؛ و تکنسین‌های غربی هم برای شرکت ملی نفت ایران کار نخواهند کرد، زیرا ایرانی‌ها «غیرقابل اعتماد و فاقد صلاحیت‌اند و حاضر نیستند به حرف مشاوران گوش کنند.»

این ردّ مذاکره متعاقباً مورد پشتیبانی شرکت‌های بزرگ نفتی قرار گرفت. هیئت‌های نمایندگی جداگانه‌ی شرکت‌های شل، استاندارداویل، سوکونی - واکيوم و دیگر شرکت‌ها این نظر بریتانیا را که «به توافق رسیدن با مصدق به نفع آنها نیست» و اگر ملی‌کردن در ایران «به نتیجه برسد» آثار و نتایج فاجعه‌باری در دیگر کشورها خواهد داشت، تأیید و تقویت کردند.

گود، نگارنده‌ی تاریخ روابط سیاسی، می‌نویسد: «دولت بریتانیا هیچ‌گونه توافقی را نمی‌پذیرفت که سرمایه‌گذاری‌های آنها را در ماوراء بحار مورد تهدید قرار دهد، حتی اگر این امر به قیمت کمونیست شدن ایران تمام می‌شد. نمی‌توانستند به مصدق اجازه دهند که از تصرف دارایی‌های شرکت نفت منتفع شود، یا به آنان توهین کند، یا علیه آنها تبعیض قائل شود.»

انگلیسی‌ها مذاکرات را به تعویق انداختند و به انتظار آنچه متقاعد شده بودند روی خواهد داد ماندند، یعنی برکناری قریب‌الوقوع و ناگزیر مصدق، یا به وسیله‌ی شاه یا به وسیله‌ی مجلس. سیاست آنها رُک و صریح بود: «ما با دولت بعدی مذاکره خواهیم کرد، نه با مصدق» توصیه‌ی ایدن به چرچیل این بود که «من فکر می‌کنم ما باید آشتی‌ناپذیر و سرسخت باشیم حتی اگر درجه‌ی حرارت قدری بالاتر هم برود.» موضع ایدن در ظاهر و در عرصه‌ی عمومی پرهیزکارانه‌تر و مصلحت‌آمیزتر بود. او می‌گفت: «صبر و حوصله کار خداست، عجله کار شیطان است.» شفرد «تفاوت» ظریف میان دو موضع بریتانیا و ایالات

متحد را افشا می‌کرد: بریتانیا متقاعد شده بود که اگر «مسئله‌ی نفت مدتی به همین حال بماند» به‌زودی در تهران تغییر دولت صورت خواهد گرفت. ایالات متحد حاضر بود مادام که اصل ۵۰-۵۰ مورد احترام و معتبر بود و تجارت بین‌المللی نفت خیلی مختل نشده بود، شرکت نفت انگلیس و ایران را قربانی کند.

مکگی می‌نویسد:

«من، با شماری افراد دیگر که از نزدیک در این مذاکرات درگیر بودند، در اتاق ارتباطات وزارت خارجه در انتظار بودیم که آچسون، پس از آن مذاکره‌ی سرنوشت‌سازی که ضمن ناهار با آنتونی ایدن کرده بود، به سفارت ما در پاریس برگشت. آچسون از طریق خط پاریس گفت که ایدن پیشنهاد را قبول نمی‌کند، و اضافه کرد او از ما برای تلاش‌هایی که کرده‌ایم تشکر کرده اما گفته نمی‌تواند پیشنهاد ما را بپذیرد و نمی‌خواهد دیگر مذاکره کند. آچسون از ما خواست که به مصدق بگوییم همه چیز بی‌نتیجه شده است. هنگامی که ما این واقعیت را دریافتیم که شکست خورده‌ایم سکوتی حاکم شد. این لحظه برای من مثل آن بود که دنیا به آخر رسیده است. من برای رسیدن به یک توافق این‌همه اهمیت قائل بودم و وجداناً فکر می‌کردم برای انگلیسی‌ها اساسی را برای رسیدن به یک چنین توافقی فراهم ساخته‌ایم.

برای ملاقات با مصدق درخواست وقت کردم و هنگامی که وارد اتاق خواب او در شورهام شدم او فقط گفت «آمده‌اید مرا به خانه‌ام بفرستید؟»

گفتم: «بله، متأسفم که مجبورم به شما اطلاع دهم که ما نمی‌توانیم بر روی این شکافی که بین شما و انگلیسی‌ها وجود دارد پل بزنیم. برای ما این خیلی مایه‌ی یأس و دلسردی است، همان‌طور که برای شما هم باید چنین باشد.» لحظه‌ای بود که هرگز آن را فراموش نمی‌کنم. مصدق به آرامی، بدون هیچ سرزنش متقابلی نتیجه را پذیرفت.

این رویداد که کم‌تر از آن اطلاع دارند - و تاریخ‌های متعارف و متداول مایلانند چشم خود را به طور کامل بر روی آن ببندند، ماهیت دروغ و خیانت‌آمیز آن تصور متداول و عرفی را افشا می‌کند که مدعی است انگلیس برخلاف ایران همیشه خواهان سازش بوده است.

برگرفته از

برگرفته از